

نکته های ترجمه و ویرایش (۵)

علی صلح جو

دو نظر شگفت درباره ترجمه

مرکز نشر دانشگاهی، با همکاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی، همایشی برگزار کرده بود با عنوان «همایش استاندارد سازی اصطلاحات پدید آورندگی» (۴ خرداد ۱۳۸۵). هدف همایش این بود که مفاهیمی چون تألیف، ترجمه، تصنیف، گردآوری، تدوین، به کوشش و یکی دو اصطلاح دیگر را تعریف کند. در بحث از تألیف، یکی از حاضران نظر جالبی داشت. می گفت هیچجکس نباید مستقیم به تألیف بپردازد. معتقد بود که دست کم یکی دو منبع از منابع هر تألیف باید کار خود مؤلف باشد! حال باید دید که چگونه می توان از این دور باطل خارج شد: برای مؤلف شدن باید قبلاً یکی دو تألیف داشت! تناقض جالبی است. اما این تناقض خیلی زود برای حاضران در آن جلسه برطرف شد. و توضیح داد کسی که می خواهد به تألیف بپردازد باید ابتدا یکی دو مقاله یا کتاب در آن زمینه ترجمه و منتشر کند به طوری که اگر خواست در آن زمینه کتابی بنویسد، بتواند آنها را جزو منابع تألیف خود بیاورد.

نظر این استاد دانشگاه از دو جنبه برایم جالب بود. اول اینکه او ترجمه را بسیار کم اهمیت تر از تألیف می دانست و معتقد بود که برای قلم زدن باید از ترجمه به تألیف حرکت کرد؛ دوم اینکه کتاب یا مقاله ترجمه شده را اثری متعلق به مترجم می دانست نه به نویسنده اصلی. تصورش این بود که اگر کسی کتاب یا مقاله‌ای ترجمه کند، آن کتاب یا مقاله متعلق به او خواهد بود و می تواند از آن به عنوان مأخذ در نوشتن کتابی دیگر استفاده کند. البته، هر مؤلفی می تواند آثار ترجمه شده را منبع نوشتن اثر خود قرار دهد، اما این منبع متعلق به نویسنده اصلی خواهد بود نه مترجم آن.

جالب تر از این نظر نگاه دیگری بود به ترجمه که در همان جلسه حضور داشت. او نیز که از استادان دانشگاه بود اعتقاد داشت که نظر استاد قبلی درباره تألیف درست نیست.

نکته های ترجمه و ویرایش / ۲۱

استدلال او این بود که اگر ما مؤلفان را موظف کنیم که قبل از تألیف به ترجمه بپردازند، این خطر وجود دارد که آنها کلاً به ترجمه رو کنند و خدای نکرده دیگر از عالم ترجمه بیرون نیایند!

مترجم بی وفای صادق

یکی از مسائل ترجمه جمله‌هایی است که مترجم معنی آنها را نمی‌فهمد. در چنین مواردی چه باید کرد؟ وضعیت آرمانی آن است که مترجم قبلاً کتاب را مطالعه کند و قدرت خود را برای ترجمه آن بسنجد. چنانچه اثر برای او سنگین باشد، نباید به ترجمه آن بپردازد. از آنجا که این بررسی اولیه کلی و سریع است، گاه مترجم اشتباهاً به این نتیجه می‌رسد که ترجمه هیچ جمله‌ای در آن برایش مشکل نیست و بنابراین، کار ترجمه را آغاز می‌کند، اما در عمل به جمله‌هایی بر می‌خورد که ترجمه کردنش برای او مشکل است. چنانچه تعداد این گونه جمله‌ها زیاد باشد، مشکلی در میان نیست، زیرا راهی جز کنار گذاشتن ترجمه باقی نمی‌ماند. مشکل زمانی است که، مثلاً، در کتاب پنج هزار جمله‌ای یکی دو جمله برای مترجم نامفهوم است و پس از تلاش و جست‌وجو و پرس‌وجوی زیاد باز هم به پاسخی راضی کننده دست نمی‌یابد.

به نظر می‌رسد مترجمی که از روی حساب و بنا به سلیقه خودش کتابی را برای ترجمه برگزیده است حاضر نباشد به خاطر یکی دو جمله از ترجمه کتاب صرف نظر کند. برخی از مترجمان، در چنین شرایطی، بدون اینکه معنای جمله را بفهمند، صرفاً از روی ساختار دستوری و واژگانی جمله، آن را ترجمه می‌کنند و با این برداشت که از این طریق امانت را رعایت کرده‌اند، فهم آن را به خواننده وامی‌گذارند. بسیار بعید به نظر می‌رسد که مترجمی بتواند، بدون درک معنی، جمله‌ای را ترجمه کند و، از آن مهمتر، خواننده بتواند به معنای درست جمله‌ای دست یابد که مترجم خود، با داشتن صورت اصلی آن، نتوانسته آن را درک کند. بسیاری از جمله‌هایی که خواننده نمی‌تواند بفهمد از زمره همین گونه ترجمه‌هاست. ترجمه جمله صرفاً به شناخت ساختار دستوری جمله و دانستن معنی تک تک واژگان آن بستگی ندارد. گاه این هر دو مهیا هستند اما درک حاصل نمی‌شود و مترجم خود می‌داند که معنی جمله را نمی‌فهمد برعکس، هنگامی که فهم حاصل می‌شود و مترجم حس می‌کند که به

معنایی دست یافته که با بقیه محتوای کتاب هماهنگی دارد. آرایش کلمات در ترجمه‌اش به نحوی است که دقیقاً همان درک را در اختیار خواننده ترجمه می‌گذارد. درکی که خواننده ترجمه، با خواندن ترجمه‌ای که مترجم خود آن را نفهمیده است، نمی‌تواند به آن برسد.

برخی دیگر، با اینکه معنی جمله را نمی‌فهمند، خود را چندان به واژه‌ها و ساختمان نحوی جمله محدود نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند معنایی برای جمله پیدا کنند که، به نحوی، با فحوای کلی متن هماهنگ باشد. هر چند نتوان آن معنا را بر ساختمان نحوی و واژگانی جمله منطبق کرد. هر دو گروه از ترجمه خود نامطمئن‌اند، اما به نظر می‌رسد کار گروه دوم مناسبتر باشد. مترجمی که جمله‌های نفهمیده را به روش اول — صرفاً به لحاظ صورت — ترجمه می‌کند، بسیار بعید است که جمله‌ای در اختیار خواننده متن ترجمه قرار دهد که معنای مربوطی از آن حاصل شود. در حالی که ترجمه به روش دوم — حدس زدن معنایی نزدیک به فحوای کلام هر چند کم ارتباط با ساخت صوری جمله — با مخاطره کمتری مواجه است.

در هر دو مورد، به خصوص در مورد گروه اول — مترجمانی که بدون فهم معنای جمله آن را واژه به واژه ترجمه می‌کنند — لازم است مترجم اصل جمله یا جمله‌ها را در پانوشته بیاورد و بگوید که معنی آن را نفهمیده یا درباره درست بودن آن تردید دارد.

گاه نیز مترجم از قبل می‌داند که بخشهایی از متن را، به علت سنگینی یا هر علت دیگری، نمی‌تواند ترجمه کند. چنانچه مترجم بر ترجمه چنین اثری اصرار داشته باشد، و البته ناشر نیز بپذیرد، باید در مقدمه اثر ترجمه شده توضیح دهد که چرا بخشهایی از متن را ترجمه نکرده است. این کار نشان دهنده صداقت مترجم است. البته، این امر مشروط بر این است که قسمتهای حذف شده سبب از میان رفتن انسجام متن نشود. متنی که به خواننده عرضه می‌شود، در هر حال، باید دارای انسجام ساختاری و معنایی باشد.

ترجمه ویلیام چیتیک از کتاب مقالات شمس، اثر مولانا، به تصحیح دکتر محمد علی موحد، یکی از این موارد است. چیتیک این کتاب را با عنوان *Me and Rumi* (من و مولانا) به انگلیسی ترجمه کرده و انتشارات Fons Vitae در سال ۲۰۰۴ آن را منتشر کرده است. این اثر کتاب برگزیده جمهوری اسلامی در بخش کتابهای خارجی نیز بوده است. مترجم (چیتیک) در مقدمه آورده است که بخشهایی از مقالات شمس را خوب نفهمیده و در

نکته های ترجمه و ویرایش / ۲۳

نتیجه ترجمه نکرده است. خانم پروفیسور شیمیل نیز مقدمه‌ای به این کتاب نوشته و گفته است که چیتیک یک سوم از اصل اثر را ترجمه نکرده اما به معنا و روشنی متن لطمه‌ای وارد نشده.

ویرایش زبانی

همانطور که از ظاهر این اصطلاح پیداست، در ویرایش زبانی فقط به زبان توجه می‌شود. ویرایش زبانی به این معنا (اصلاح جمله به لحاظ دستوری بدون در نظر گرفتن محتوا و منظور نویسنده) درست نیست. مترجمی تعریف می‌کرد که داستانی ترجمه می‌کرده که در آن نویسنده گاه از فضای رئال به فضای تخیلی می‌رفته. نکته مهم این‌که نویسنده در این تغییر فضا دادن هیچ علامت آشکار و متعارفی به خواننده نمی‌داده. مثلاً، به او نمی‌گفته که اکنون می‌خواهیم از فضای خیالی داستان خارج شویم و به فضا و موقعیت واقعی برویم. برخی از نویسندگان، در این گونه موارد، از روش تغییر حروف یا کم کردن عرض سطرها در حروف چینی و یا شگرد گرافیکی دیگری استفاده می‌کنند. در این مورد، نویسنده هیچ یک از تمهیدات را به کار نبسته بود. بلکه صرفاً از تمهید زبانی ظریفی سود جستاده بود. نویسنده هر بار که می‌خواست از فضای رئال به فضای سوررئال برود، زمان فعلها را تغییر می‌داده و بدین گونه، به کمک سرنخی ظریف و تقریباً نامرئی، خواننده را از دنیایی به دنیای دیگر می‌برده.

مترجم تعریف می‌کرد که ناشر، به منظور ویرایش زبانی، رمان را به دست ویراستاری سپرده و ویراستار مزبور نیز، بدون توجه به محتوا، «به منظور یک دست سازی افعال، فعلهای ناهمزمان را با هم هماهنگ کرده بود!» این موضوع نشان می‌دهد که ویرایش زبانی، بدون توجه به محتوا، خطرناک است. به همین دلیل، شاید اصولاً این نوع تقسیم بندی در ویرایش درست نباشد. ویراستار مزبور، بی‌خبر از وجود عمده‌ی چنین شگردی، صرفاً با تکیه بر دانش دستور زبان، اشتباهات دستوری جمله‌ها را گرفته و برای راحت خواننده شدن آنها را اصلاح کرده بود.

حروف بزرگ (کاپیتال)

یکی از راه‌های رساندن معنی، در چاپ، استفاده از نوع حروف است. مثلاً، در قراردادی جهانی، همگان قبول دارند که عنوان آثار چاپ شده را باید با حروف ایتالیک (در ایران و خط

فارسی، ایرائیک) نوشت. این حروف، با مایل قرار گرفتن خود در میان بقیه کلمات، از پیش معنایی را به نمایش می‌گذارند. که همان عنوان بودن است. بقیه نمودهای گرافیکی نیز هر یک کارکردی خاص دارند: پاراگراف را با توفتگی نشان می‌دهیم؛ پانوشت را در پای صفحه می‌نویسیم؛ عدد تُک را، برای مرتبط کردن آن با پا نوشت. بالاتر از پایه قرار می‌دهیم؛ و مواردی شبیه اینها.

اینها همه در فرایندی جهانی تکوین یافته و همگان، از جمله ما ایرانیان، آنها را پذیرفته‌ایم و به کار می‌بریم. این ابزارهای رسانشی در فرایند تکامل صنعت نشر در غرب پیدا شد و بقیه کشورها، با هر نظامی از خط، آنها را اخذ کردند و، در نتیجه، آثار چاپ شده هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک شدند. یکی از این ابزارها، که ما تاکنون نتوانسته‌ایم برایش کاری بکنیم، حروف بزرگ (حروف کاپیتال) در خط لاتینی است. در این خط، تمام اسمهای خاص، اعم از اشخاص، مکانها و وقایع، با حرفی چاپ می‌شوند که حرف اولشان از نوع حروف بزرگ است، مانند: New York, Edgar Allan Poe, Declaration of the Rights of Man برخی برآنند که اینها را باید در گیومه قرار داد. چنانچه این واژه‌ها و عبارتها را در گیومه بگذاریم، دو اشکال پیش می‌آید. اول، نوشته، به خصوص هنگامی که متن ترجمه باشد، پر می‌شود از علامت گیومه و صفحه‌چاپی را نازیبا می‌کند. دوم، به علت کاربرد بیش از حد گیومه، نقش واقعی آن از بین می‌رود. گیومه کارکردی خاص دارد که باید در گرافیک چاپ محفوظ بماند. گروهی دیگر برآنند که این کلمات را باید با حروف درشت (حروف سیاه یا بولد) نوشت. عین دو اشکال بالا در اینجا نیز صادق است. زیرا حروف سیاه نیز نقش خاص خود را دارد و، همچون گیومه، همگان آن را در سطح جهان قبول دارند. بنابراین، به کارگرفتن حروف سیاه به جای حروف بزرگ برای اعلام فرنگی درست نیست.

به نظر من، برای این کار می‌توان از اصل معادل در ترجمه استفاده کرد. به عبارت دیگر، باید دید خط فارسی در این مورد چه شگردی را به کار می‌گیرد. ما برای نوشتن کلماتی مانند "علی"، "مسجدشاه"، "شیراز" و "فانون اساسی" ابزار خاصی نداریم. به سخن دیگر، در نوشتن این کلمات از همان عین، میم، شین، و قافی استفاده می‌کنیم که در نوشتن واژه‌هایی مانند "عالی"، "مادر"، "شاد" و "فرمز" به کار می‌روند. خط فارسی نشان می‌دهد که چنین

نکته های ترجمه و ویرایش ۲۵

بیزاری ندارد و، مهمتر از این، حساسیت و نیازی به آن ندارد. حرف "شین" برای ما در کلمات "شیراز" و "شربت" هویت گرافیکی متفاوت ندارند. در حالی که مثلاً حرف h در واژه high و واژه Hemingway، برای فرد اروپایی یا آمریکایی، دو هویت متفاوت دارند زیرا همواره آنها را در همین وضعیت دیده است و اگر آنها را به صورت High و hemingway ببیند، واکنش نشان می دهد.

بنابراین، می توان به این نتیجه رسید که خط فارسی، اصولاً، نیازی به حروف کاپیتال ندارد. با این همه، در مواردی خاص باید به نحوی آن را نشان داد. برای نشان دادن این موارد خاص، از دو نمونه استفاده می کنم. حدود دو دهه پیش، هنگامی که اول بار کلمه "ایدز" وارد مطبوعات ایران شد، آن را در گیوه می گذاشتند یا با حروف درشت می نوشتند. اکنون، به ندرت دیده می شود که آن را با حروف متفاوت نوشته باشند یا آن را در گیومه گذاشته باشند. علت آن است که در آن روزها ایدز پدیده ای نو و عجیب بود اما اکنون دیگر چنین نیست. همین امر درباره "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نیز صادق است. به احتمال قوی، اولین روزهایی که مردم ایران با این نهاد در مطبوعات ایران مواجه شدند، آن را با حروف متفاوت یا در گیومه دیدند، اما این روزها دیگر آن را این گونه نمی نویسند.

نتیجه ای که از این مثال ها حاصل می شود این است که نیازی به حروف کاپیتال با نیاز اروپائیان متفاوت است. نیاز آنها نیاز جباری است. آنها اگر حروف اول کلمه "واشنگتن" را با حروف کوچک بنویسند غلط است، اما ما اگر "شیراز" را داخل گیومه نگذاریم غلط نیست. به عبارت دیگر، ما به حروف بزرگ (حروف کاپیتال) نیاز نداریم، اما به برجسته سازی یا تأکید نیاز داریم. برای برجسته سازی می توانیم، همچون بقیه جهان، بسته به مورد خاص، از حروف درشت (سبزه)، حروف ایرانیک و یا گیومه استفاده کنیم. این نیاز، همان گونه که خود کلمه برجسته سازی نشان می دهد، قابل پیش بینی نیست. در ذهن غربی، تمام نامه های خاص، اعم از شخص، مکان، نهاد و هر کلمه یا عبارت خاص دیگر، با حروف بزرگ آغاز

۱- ممکن است خرده گیری براد کنند که من خود در ابتدا هم این نهاد را در گیومه گذاشته ام در حالیکه نظر می دهم که نباید چنین کرد. خودتاده وارد به من مسجودای دچار بین تناقض نخواهد شد زیرا در ابتدا کارکردی خاص از این "مجمع" در میان است.

می‌شوند. این نوعی الزام و، در واقع، قابل پیش‌بینی است. الزامی که در خط فارسی وجود ندارد.

نتیجه عملی این بحث آن است که ما برای مشخص کردن نام یا اصطلاحی خاص می‌توانیم در "ابتدای هر نوشته" آن را در گیومه بگذاریم یا با حروف سیاه بنویسیم. منظور از ابتدای هر نوشته جایی است که آن نام خاص اول بار در آنجا می‌آید. در این کار باید به دو نکته توجه داشت. اولاً، هر نامی لازم نیست مشخص شود؛ ثانیاً، پس از یک نوبت مشخص سازی، دیگر لازم نیست آن نام یا عبارت داخل گیومه قرار گیرد یا با حروف سیاه چاپ شود. تجربه ما در مورد نامهای خاص چون نیویورک، اصفهان، سازمان ملل متحد و دیوان عدالت اداری نشان می‌دهد که ما از دیدن این نامها، بدون اینکه در گیومه باشند، تعجب نمی‌کنیم.